جلسه 048

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی‌الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی‌القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیةالله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ، حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ، وَ أُمِّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ، الَّتِي انْتَجَبْتَها وَ فَضَّلْتَها وَ اخْتَرْتَها عَلَى نِساءِ الْعالَمِينَ. اللّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَها مِمَّنْ ظَلَمَها وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّها، وَ كُنِ الثَّائِرَ اللّهُمَّ بِدَمِ أَوْلادِها. اللّهُمَّ وَ كَما جَعَلْتَها أُمَّ أَئِمَّةِ الْهُدى، وَ حَلِيلَةَ صاحِبِ اللَّواءِ، وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلإِ الْأَعْلى، فَصَلِّ عَلَيْها وَ عَلَى أُمِّها صَلاةً تُكْرِمُ بِها وَجْهَ أَبِيها مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ و َآلِهِ و َتُقِرُّبِها أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِها، وَ أَبْلِغْهُمْ عَنِّا فِي هذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلامِ.»

این آیه‌ی مبارکه را به آن توجه می‌فرمایید که خدای متعال نقل می‌فرماید در سوره‌ی مبارکه‌ی مؤمنون از عده‌ای از کسانی که این‌ها اهل جهنم و نار هستند. آن‌ها توجیه می‌کنند خرابی‌های خودشان را به این‌که «قالُوا رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَيْنا شِقْوَتُنا وَ كُنَّا قَوْماً ضالِّين‏» (مؤمنون/106) ما آن شقاوت نفسانی‌مان باعث شد که به این بلیّه دچار بشویم و ما انسان‌های گمراهی بودیم «رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْها فَإِنْ عُدْنا فَإِنَّا ظالِمُون‏» (مؤمنون/107) تقاضا می‌کنند که خدایا ما را از این آتش بیرون بیاور، اگر ما دو مرتبه سرپیچی کردیم اهل معصیت شدیم آن‌وقت بله ما ظالم هستیم. خدای متعال چی می‌فرماید در جواب؟ «قالَ اخْسَؤُا فيها وَ لا تُكَلِّمُونِ \* إِنَّهُ كانَ فَريقٌ مِنْ عِبادي يَقُولُونَ رَبَّنا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمينَ \* فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْري وَ كُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُون‏» (مؤمنون/108\_110) کأنّ می‌فرماید که «قالَ اخْسَؤُا فيها» ذلیلانه در آتش بمانید و با من هم صحبت نکنید، چرا؟ چون فریقی از عباد من حرف‌شان این بود «رَبَّنا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمينَ» کسانی بودند توی دنیا که حرف‌شان این بود، اما شما چکار می‌کردید در مقابل آن‌ها؟ «فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا» آن‌ها را به مسخره می‌گرفتید «حَتَّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْري وَ كُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُون» از آن‌ها، به ریش آن‌ها به تعبیر ما می‌خندیدید. امروز این مجله‌ی خبیث و اصحاب خبیث این مجله که این‌جور به ستون انقلاب و رهبری معظم و عظائم امور ما این‌جور اهانت می‌کنند، مسخره می‌کنند، می‌خندند، این‌ها مصداق همین آیه‌ی مبارکه هستند. این‌ها جهنمی‌هایی هستند و اهل ناری هستند که آن‌جا خدای متعال به آن‌ها می‌فرماید شما کسانی را مسخره می‌کردید به کسانی می‌خندیدید که این‌ها دعای الی الله بودند، راهنمایان مردم به ارزش‌ها بودند، مردم را به اطاعت خدا، به زندگی تحت لواء احکام الهی دعوت می‌کردند. مگر کار رهبری دام ظله العالی غیر از این است؟ از جوانی، از نوجوانی تا امروز در این راه قدم‌های استوار برداشته، زندان‌ها و شکنجه‌ها و مشکلات و وقتی هم رهبری را به ایشان پیشنهاد کردند «و دموعه؟؟ یجری» اما آن‌وقت شما می‌آیید این‌‌جور وقیحانه و ظالمانه نسبت به این شخصیت مؤمنِ عارفِ دلداده‌ی از خودگذشته این‌جور جسارت می‌کنید! شما «فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا، وَ كُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُون‏» قهراً خدای متعال به آن‌ها می‌فرماید که «اخْسَؤُا فيها وَ لا تُكَلِّمُون‏». خدای متعال ان‌شاءالله این رهبری معظم دام‌ظله را برای هدایت امت ان‌شاءالله عمر طولانی با سلامتی و عافیت و هدایت‌های خاصه‌ی خودش عنایت بفرماید تا ان‌شاءالله این پرچم را به‌دست مولای عزیزمان حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه بسپارد و در کنار آن بزرگوار ان‌شاءالله به نوکری اسلام و فرمانبرداری از آن بزرگوار و همه‌ی ما ان‌شاءالله همه‌ی شیعیان و موالیان اهل‌بیت ان‌شاءالله اهتمام و اقدام بفرماید!

خب بحث ما به کجا رسید؟ «جواب البیان الثانی للاشکال» ظاهراً این‌جا بود بله؟

خب اشکال ثانی چه بود؟ اشکال ثانی این بود که این شخصیت‌های اعتباری‌ای که ما امروز داریم بخشی از آن‌ها، این‌ها امور عقلائی نیست، این‌ها ساخته و پرداخته‌ی دولت‌ها یا یک مجالس و پارلمان‌ها هست، این‌جور نیست که عقلاء این‌ها را ساخته باشند تا شما بگویید این مشمول ارتکازات عقلائی می‌شود که این ارتکازات عقلائی هم با انسان‌ها بوده در زمان معصومین علیهم السلام و امضاء شده به‌واسطه‌ی آن‌ها، اگر چه در خارج تحقق نداشته اما ارتکازش وجود داشته و آن ارتکاز امضاء شده، بنابراین این مصادیق مصادیقِ ارتکازی است که امضاء شده هست. این را نمی‌توانید بگوید، چون این‌ها مال عقلاء نیست. اگر ما بپذیریم می‌گوییم ارتکازات عقلائیه که در نهاد عقلاء بوده است این امضاء شده از طرف شارع ولو این‌که مصادیقی از او هم در خارج در آن زمان‌ها پیدا نشده باشد. اما جایی که اصلاً مال عقلاء نیست بما هم عقلاء، مال دولت‌هاست، مال پارلمان‌ها و مجالس است این نه. این اصل اشکال.

جواب این اشکال هم یک کلمه بیشتر نیست، یک مقداری حالا این‌جا طولانی شده عبارات و آن این است که منافاتی بین این‌که این دولتی باشد یا پارلمانی باشد و این‌که عقلائی باشد وجود ندارد و می‌شود چیزی مال دولت‌ها باشد ولی عقلائی باشد. آن روز مثالی زدم مثل نکاح، فرض کنید که در ذهن مردم این است که نکاح مثلاً یک جمعیتی، مسلمان‌ها یک نکاح خاصی دارند، یک شکل خاصی انشاء نکاح را با او درست می‌دانند، اما این درست دانستن این شیوه‌ی خاص باعث نمی‌شود که بگویند اگر کسانی دیگر یک شیوه‌ی دیگری داشتند که ما خودمان آن را درست نمی‌دانیم اما بگوییم آن درست نیست، نه «لکل قومٍ نکاح» و ‌آن‌ها کسانی که به آن نحو عمل می‌کنند ما آن‌ها را ولدالزنا معاذالله و امثال ذلک نمی‌دانیم دیگر، می‌گویم «لکل قوم نکاح». این‌جا هم ممکن است عقلاء بگوییم آن‌که در ذهن‌شان است این است که هر گروهی، جمعیتی آمدند به‌واسطه‌ی مصالحی و در نظر گرفتن یک سلسله مناطات و مصالح آمدند این کار را کردند این درست است ولو خود ما الان انجام نداده باشیم یا انجام هم نمی‌دهیم. پس بنابراین می‌شود بگوییم توی ارتکاز این است که اگر یک جمعیتی آمدند برای سامان دادن به امورشان این راه را اتخاذ کردند این شخصیت درست می‌شود، معاملات با او صحیح است، درست است، مالک می‌شود، ذمه دارد، ولو این‌که ما خودمان صلاح ندانیم مثلاً، ما خودمان ممکن است صلاح ندانیم و این را در خارج انجام ندهیم، اما اگر انجام دادند نه. مثلاً الان همین در زمان ما، این حقوقدان‌‌ها یا این اقتصاددان‌هایی که مثلاً این‌ها در بحث‌های علمی‌شان می‌گویند آقا بانک برای جامعه مضر است، می‌‌گویند چرا؟ مثلاً‌ موجب تورم می‌شود، موجب ازدیاد نقدینگی در عالم خارج می‌شود و و و موجب این می‌شود که این‌ها پول‌های زیادی دارند، فرصت‌ها را از مردم یک کشور مثلاً می‌گیرند، این‌ها چون خیلی ثروت دارند کارهای مهم را آن‌ها می‌روند انجام می‌دهند و این فرصت‌هایی که می‌خواهند سرمایه‌گذاری بکنند از دست‌ آن‌ها گرفته می‌شود و می‌شمارند دیگر، فهرست می‌کنند یک سلسله مفاسدی را، آن‌هایی که قبول ندارند. اما در عین حال نمی‌گویند الان این ذمه ندارد، الان این معامله‌ای که با این می‌کنی باطل است، می‌گویند الان بالاخره این‌ها حالا آمدند این شخص اعتباری را به‌وجود آوردند، ای کاش به‌وجود نمی‌آمد، اما حالا که به‌وجود آورده‌اند نمی‌گویند باطل است، ذمه ندارد، این شخص اعتباری محقق نشده، موجود نشده. پس بنابراین مقام این‌که خود این فرد بما هو هو عقلائی نباشد یعنی عقلاء دنبالش نرفته باشند منافات ندارد با این‌که اگر گروهی ولو آن گروه دولت باشد، ولو آن گروه مجلس باشد آمدند اعتبار کردند می‌گویند این موجود نشد، نه می‌گویند این موجود نشد، نمی‌گویند موجود نشد می‌گویند بله ما صلاح نمی‌دانستیم ولی حالا که کردند دیگر حالا موجود است دیگر چکارش می‌شود کرد؟ این است.

«جواب البیان الثانی للاشکال، مع أنّ فقهاء القانون یرون ضرورة منح الرسمیة للشخص الاعتباری من جهة الدولة، لکنّ هذا المطلب لا یتعارض مع عقلائیة الشخصیات الاعتباریة و عدّ تصرفاتها نافذةٌ عند العقلاء.» فرمود با این‌که فقهای قانون می‌بینند و معتقد هستند ضرورت اعطاء رسمیت برای شخص اعتباری را از جهت دولت. یعنی این‌ها می‌گویند باید دولت‌ها بیایند اعطاء کنند رسمیت را به یک شخص اعتباری تا مثلاً‌ دولت معتبر نداند فلان صندوق را، می‌گویند این صندوق کأنّ رسمی نیست و قاچاق است و درست نیست و نباید باشد «لکنّ هذا المطلب لا یتعارض مع عقلائیة الشخصیات الاعتباریة» اما این مطلبی که فقهای قانون و علماء‌ و دانشمندان قانون می‌گویند این تعارض ندارد با عقلائی بودند شخصیت اعتباری‌ای که این‌ها درست کردند و یا رسمیت هم حتی نداشته باشد «و عدّ تصرفاتها نافذةٌ عند العقلاء» معارضه نمی‌کند با شمردن تصرفات آن شخصیت‌های اعتباری نافذ نزد عقلاء. «غایة الامر یمکن أن یقال: إنّه اذا کانت للدولة مشروعیة عقلائیة و تتوافق شروطها مع المصالح العامة، فیلزم رعایة شروطها لتنفیذ تصرّفات الشخصیات الاعتباریة عند العقلاء.» نهایت چیزی که می‌شود گفت در این موارد این است که اگر آن دولتی که حالا می‌گویند باید رسمیت بدهد به یک شخص اعتباری، اگر آن دولت یک دولت مشروعِ عقلائی باشد و موافقت داشته باشد شروطی که آن دولت می‌گذارد با مصالح همگانی و عامه‌ی مردم، این‌جا لازم است رعایت نمودن آن شروط برای تنفیذ تصرفات شخصیت اعتباریِ‌ عند العقلاء؛ نه این‌که آن شخصیت پیدا نشد، نه، می‌گویند اگر این شخصیتی که پیدا شده بخواهد تصرفاتش نافذ باشد باید آن شرایط را مراعات بکند. این دوتا مطلب است که با هم تعارضی ندارد. یک‌وقت می‌گوییم آن شخصیت اصلاً پیدا نشد کأن لم یکن است، موجود نشد، یک‌وقت می‌گوییم نه آن شخصیت موجود شد اما چون دولت علی طبق المصالح العامة گفته فلان خصوصیت را باید مراعات بکنی، برای تنفیذ معامله‌ای که از او سر می‌زند این شرط وجود دارد. پس این دوتا نباید با هم خلط بشود. یکی این است که این موجود شده یا نه؟ می‌گوییم بله موجود شده، دو این است که حالا که موجود شد تصرفش نافذ است؟ بله می‌گوید نه این تصرفش وقتی نافذ است که آن شرطی را که دولت گذاشته یا مجلس قانون کرده است آن شرط باید مراعات بشود.

س: در مانحن فیه هم همین پیش می‌آید که آیا شارع اعتراف به وثوق؟؟15 به این شخصیت دارد یا نه؟ و الا شخصیت اعتباری که ؟؟ فی‌الجمله در؟؟ شارع هم بود. ؟؟ در مانحن فیه می‌خواهیم اثبات کنیم که شارع با امضای ارتکاز عقلاء آیا این را نافذ می‌داند یا نه؟ این هم جواب اشکال؟؟ مانحن فیه ؟؟ایشان ؟؟ نمی‌دانند. دولت‌ها ؟؟ کار به او نداریم. کار به این ؟؟ شارع آیا این شخصیت اعتباری را نافذ می‌داند یا نه؟

ج: داریم می‌گوییم که پس بنابراین چی می‌شود؟ می‌گوییم پس وقتی با عقلائیت منافات نداشت این عقلائی، با ارتکازات عقلائی منافات ندارد پس بنابراین آن استدلال که می‌گفت وقتی ارتکاز عقلائی ممنوع نشد از طرف شارع، مردوع نشد از طرف شارع، مصادیق آن هم درست است. درست؟ پس بنابراین ربط پیدا کرد. ربطش این شد که همین عقلاء می‌گویند این محقق شده طبق ارتکاز خودشان، حالا که می‌گویند محقق شده است طبق ارتکاز خودشان، پس بنابراین مشمول آن تنفیذ شارع در عصر خودش می‌شود. خب «ولذا إن كانت تصرفات الشخص الاعتباري مشروعةً، فالظاهر أنه لا إشكال في أنه لا يُفرِّق العقلاء في التصرفات بين الشخصيات الطبيعية والاعتبارية ولو كان أحياناً يختلف ملاك شرعية التصرف عند العقلاء مع ملاك الشارع الأقدس». می‌فرمایندکه حالا، اگر تصرفاتی که شخص اعتباری می‌کند این تصرفات مشروع باشد. یک‌وقت می‌آید یک شخص اعتباری یک تصرفات اصلاً غیرمشروعی انجام می‌دهد. مثلاً فرض کنید آمدند یک صندوقی درست کردند برای کمک مثلاً به فرض کنید که یک جمعیت منحرفی. یا برای قاچاقچی‌ها یا برای مثلاً فرض کنید آن‌هایی که هروئین می‌آورند یا برای این‌که آن‌ها...، یا اصلاً یک شرکت درست کردند برای، شرکت برای هروئینی‌ها و معاملات هروئینی، یک شرکت این‌جوری مثلاً درست کردند که آن اصلاً مشروع نیست پیش عقلاء. اما اگر یک جایی مشروع باشد، یک تصرفات مشروعیه‌ای را انجام بدهند؛ این تصرفات مشروعه شخص اعتباری «فالظاهر أنه لا إشكال في أنه لا يُفرِّق العقلاء» در تصرفات‌شان، در تصرفات بین این شخص طبیعی که آدم‌های بروند این‌کار را بکنند یا این شخص اعتباری برود این‌کار را انجام بدهد. توی عقلاء فرقی نمی‌گذارند که این معاملات زید و عمرو و بکر و خالد بروند انجام بدهند که شخص طبیعی و ...، یا همین معاملات بر بروند و همین تصرفات را برود یک شخص اعتباری انجام بدهد. «ولو كان أحياناً يختلف ملاك شرعية التصرف عند العقلاء مع ملاك الشارع الأقدس». اگرچه تفاوت هم بکند. یعنی عقلاء که می‌آیند می‌گویند این درست است به لحاظ یک سلسله مصالح و محاسبات باشد و شارع به لحاظ مصالح و ملاحظات دیگر بفرماید که درست است. این اختلاف در مبانی و این‌که آن زیربناها و آن علت‌ها با هم تفاوت می‌کند این در آن چیزی که ما دنبالش هستیم که این تصرفات صحیح است و درست است، در این‌جهت اثری نمی‌گذارد.

س: ارتباطش با ماقبل چی بود؟

ج: بله؟

س: ؟؟18:49 برای چی گفت؟ ارتباطش با ماقبل چی بود؟

ج: این است که پس این شخصیت را موجود می‌بینند. حالا که موجود می‌بینند اگر تصرفاتی که این شخصیت موجود دارد انجام می‌دهد. این تصرفات اگر مشروع باشد خودش، اگر این تصرفات خودش مشروع است دیگه فرقی نمی‌بینند که آدم برود انجام بدهد یا این شخصیت اعتباری انجام بدهد.

س: ...

ج: بله؟

س: ...

ج: نه، لازم است عرض می‌کنم یک قدری این‌جا تفصیل غیرلازمی داده شده، همان جواب اصلی یکی دو خط، همان جواب اصلی همان است.

«وفي النتيجة إن باعت الشركة شيئاً أو اشترت أو اقترضت من البنك، وكانت هذه التصرفات مشروعةً عند العقلاء، فإنّهم يحكمون بصحة ونفوذ تصرفاتها، كما لو صدرت هذه التصرفات من الأشخاص الطبيعيين وحكموا بصحتها ونفوذها». در نتیجه، نتیجه این بحثی که کردیم که گفتیم فرقی بین عقلاء بین شخص اعتباری و حقیقی نیست. حالا اگر شرکت بیاید بفروشد یک چیزی را یا بخرد یا قرض بگیرد این شرکت از یک بانکی و این تصرفات مشروع باشد. یعنی این فروختنِ، این خریدنِ، این قرض گرفتنِ مشروع باشد، نزد عقلاء مشروع باشد، این‌ها «فإنّهم» این عقلاء حکم می‌کنند به صحت و نفوذ تصرفات آن شرکت مانند زمانی که صادر بشود این تصرفات از اشخاص طبیعیین «و حكموا بصحتها ونفوذها» این‌جا عقلاء حکم می‌کنند به صحت و نفوذ این معاملاتی که او انجام داده. بیع و شراء اقتراض و امثال که انجام داده.

«فإن قيل: إن نفوذ تصرفات الشخص الاعتباري عند العقلاء منوط بقبول الدولة الشخص الاعتباري، وفي النتيجة فهذا الأمر أحد ملاكات مشروعية الشخص الاعتباري عند العقلاء» اگر کسی این‌جا این مطلب را بگوید که تصرفات شخص اعتباری پیش عقلاء منوط است به این‌که دولت شخص اعتباری را بپذیرد. خب اگر این مشروط شد به این‌که دولت شخص اعتباری را بپذیرد پس اصلاً در تحقق شخص اعتباری پذیرش دولت دخالت دارد. پس شما چه‌طور می‌گویید که نه، بدون این‌که دولت بپذیرد این شخص اعتباری موجود می‌دانند آن را منتها می‌گویند تصرفاتش اگر نافذ بخواهد باشد باید با شرائطی که دولت می‌گوید هماهنگ باشد یا مجلس می‌گوید هماهنگ باشد. این معنای این مطلب این است که در وجودش، در تحققش اصلاً دخالت دارد که اگر موافق دولت نپذیرفت بگویید اصلاً تحقق ندارد. «فإن قيل: إن نفوذ تصرفات الشخص الاعتباري عند العقلاء» این منوط است به قبول و پذیرش دولت آن شخص اعتباری را. «وفي النتيجة فهذا الأمر أحد ملاكات مشروعية الشخص الاعتباري عند العقلاء» در نتیجه این امر که منوط بودن به قبول دولت هست این می‌شود یکی از ملاکات مشروعیت شخص اعتباری نزد عقلاء و بدون آن اصلاً مشروع نیست، وجود پیدا نمی‌کند. «قلنا: إن قبلنا مثل هذا الادعاء فلا منافاة بين ذلك و بين عقلانية هذه الشخصيات الاعتبارية، وإن انكرنا هذا الادعاء وقلنا: إن مخالفة القانون بنظر العقلاء ليس مانعاً وضعياً لنفاذ التصرفات، فالمطلب واضح».

جوابی که می‌دهند این است. می‌گویند که اگر این ادعا درست باشد و بگویند که باید دولت بپذیرد. خب اگر این را می‌پذیرید، می‌گویید دولت باشد بپذیرد، پس منافاتی باز ندارد بین این مطلب و بین عقلائیت شخص اعتباری. یعنی ما می‌خواستیم بگوییم باید عقلائی باشد دیگه، پس عقلاء خودشان دارند می‌گویند دولت اگر پذیرفت عقلائی پیدا می‌شود. وقتی هم این‌جوری شد پس می‌شود یک امر عقلائی. باز که امر عقلائی شد پس می‌شود طبق آن ارتکاز، پس بنابراین اگر این را پذیرفتیم. اگر این را هم نپذیرفتیم گفتیم عقلاء چنین حرفی را نمی‌زنند، اعم می‌دانند وجود او را، پس بنابراین باز هم موجود شده دیگه، فقط تصرفاتش منوط می‌شود. پس بنابراین شما چه بگویید، اگر بگویید این توی عقلاء مقوّم است و تا این نباشد اصلاً می‌گویند این شخصیت به‌وجود نمی‌آید، چرا، پس بنابراین باز عقلائی است دیگه. وقتی عقلائی شد می‌شود همان که شارع فرموده. پس عقلاء می‌آیند می‌‌گویند چی؟ می‌گویند آقا، این صندوق تا دولت نپذیرد، تا مجلس نپذیرد، تا قانون نپذیرد، ما اصلاً می‌گوییم این صندوق وجود پیدا نکرده. خب اگر این است خیلی خب!

س: ؟؟24

ج: این لازم نیست داشته باشد. چون گفتیم چیه؟ چون این استدلال براساس تقریب ثانی بود. براساس آن ارتکاز ذهنی است. خب اگر این عقلائی است یعنی توی ارتکازشان این است. اگر توی ارتکازشان این است ما هم داریم می‌گوییم ارتکاز شارع امضاء کرده دیگه. خب پس شارع همین را امضاء کرده چون عقلاء ...، اگر هم عقلاء این حرف را نمی‌زنند. می‌گویند ما حرف دولت و نمی‌دانم مجلس و این‌ها را مقوّم تحقق شخص اعتباری نمی‌دانیم. بلکه می‌گوییم چی؟ بلکه می‌گوییم اگر آن‌ها گفتند، برای تصرفات لازم است. اگر آن‌ها طبق مصالح عامّه حرف‌شان حساب است، محاسبه کردند، درست است. همین شرطِ درست دارند قرار می‌دهند. خب ما می‌گوییم چی؟ ما می‌گوییم شخص اعتباری عقلاءاً وجود دارد اما این تصرفش الان نافذ نیست. مثل این‌که می‌گوییم آقا، این طفل تصرفاتش نافذ نیست. نمی‌گوییم طفل وجود ندارد. می‌گوییم این طفل هست ولی تصرفش الان نافذ نیست. یا می‌گوییم آقا، می‌گوییم مثلاً باکره ازدواجش اذن اب لازم دارد. معنایش این نیست که اگر اذن اب نبود این باکرهِ وجود ندارد. این باکره بخواهد ازدواجش نافذ باشد، این تصرفش نافذ باشد مشروط به اذن أب است. خب این‌جا هم همین‌جور می‌گوییم. می‌گوییم آقا، این شخصیت اعتباری وجود پیدا کرده اما حق تصرفاتش منوط است به این‌که آن شرطی یا آن خصوصیتی که دولت گفته یا مجلس گفته محقق بشود و انجام بشود. مثلاً اگر دولت گفته مثلاً فلان شرکت‌های داخلی نباید با خارج معاملات داشته باشند مگر با اطلاع مجلس و اذن مجلس یا اطلاع دولت و اذن دولت. فرض کنید. خب معنایش این نیست که آن شرکتِ وجود ندارد. معنایش این است که آن شرکت وجود دارد اما چون مصالحی را در نظر گرفتند. برای این‌که مثلاً اجنبی‌ها و اعداء و دشمنان مسلط بر امور اقتصادی کشور نشوند گفتند آقا، باید این معاملات شما با خارج با اطلاع آن‌ها باشد، با اذن آن‌ها باشد. معنایش این است که معاملات شما بدون اذن آن‌ها باطل است. اما نه این‌که شما شرکت نیستید.

س: شرکت قانونی نیست دیگه، می‌شود این‌جور گفت؟ ؟؟

ج: نه، شرکت قانونی هم هست اما این معامله‌اش نافذ نیست. این معامله خاصی که دارد با خارج می‌کند این معامله می‌گوید باطل است آقا، نافذ نیست. پس بنابراین یا شما می‌گویید که وقتی دولت چنین حرفی زد اصلاً شرکت محقق نمی‌شود مادامی که این نباشد. پس عقلائی‌اش همین می‌شود. عقلاء این را می‌گویند. اگر نه، بگویید که عقلاء این حرف را نمی‌زنند. می‌گویند تصرفاتش نافذ نیست تا آن. این هم باز همین‌جور است. پس بنابراین می‌فرمایند که العقلاء «قلنا: إن قبلنا مثل هذا الادعاء فلا منافاة بين ذلك و بين عقلانية هذه الشخصيات الاعتبارية»، اگر این حرف را قبول کنیم که مقوّم است. پس بنابراین باز هم عقلائی می‌شود. «وإن انكرنا هذا الادعاء وقلنا: إن مخالفة القانون بنظر العقلاء» این مانع نیست. «وضعياً لنفاذ التصرفات»، گفت نه، معاملات هم درست است و آن شرکت هم سر جای خودش هست. معاملات هم درست است ولو این‌که وضعیاً درست است ولو این‌که بحسب قانون هم بیایند این را بگیرند، زندان بکنند یا یک جریمه‌ای بر گردنش بگذارند. ؟؟ شرکت درست بوده و سر جای خودش هست. خب و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرین.

س: ...

ج: ما از این‌جا برویم که (متفرقه)

پایان